



دانشگاه تهران
دانشکده حقوق و علوم سیاسی

عنوان:

**تأثیر اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ بر
تکوین مجدد دولت مطلقه در ایران**

استاد راهنما:

جناب آقای دکتر مصطفی ملکوتیان

استاد مشاور:

جناب آقای دکتر ساداتی نژاد

نگارش:

سعید دیندارلو

زمستان ۹۰

صلى الله عليه وسلم

این اثر را به پدر و مادر عزیزتر از جانم تقدیم می‌دارم..

سپاسگذاری

در اینجا بر خودم واجب میدانم از آقای دکتر مصطفی ملکوتیان، استاد راهنمای این تحقیق و آقای دکتر ساداتی نژاد، استاد مشاور، تشکر ویژه ای به عمل بیاورم. سپاسگزار همه دوستانی هستم که مرا در انجام این تحقیق یاری رساندند. از دوستانم کورش علی بلندی، احمد قاسمی، محسن محمودی، مولا میری، سجاد رضایی و دیگران تشکر میکنم و آرزوی موفقیت روزافزونشان را در دل می پرورانم. .

چکیده:

این پژوهش در پی توضیح تاثیر اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ بر تکوین مجدد دولت مطلقه در ایران می باشد، واژه « مجدد » از آنرو مورد تصریح قرار گرفته که این تحقیق، تکوین دولت مطلقه در ایران در دوران رضاشاه را مفروض خود قرار داده است. بنابراین پس از گسست در روند تکوین این دولت در سال های ۱۳۴۰_۱۳۲۰، در پی توضیح تاثیر اصلاحات ارضی بر تکوین مجدد آن می باشد. نگاه محوری ما به بحث اصلاحات ارضی در ایران این است که با این اصلاحات، بزرگ مالکان به عنوان یکی از نیروهای آزاد شده پس از گسست در روند تکوین دولت مطلقه قدرت سیاسی خود را به مقدار زیادی از دست دادند اما این قدرت به دهقانان انتقال نیافت و از سوی دیگر برای اولین بار در تاریخ ایران دولت در سطح گسترده ای ارباب مستقیم و نیرومند توده دهقانان گردید. دولت مطلقه در صورتی میتواند به ایفای نقش خود پردازد که محیط مسطحی را در برابر خود ببیند، بر این اساس اصلاحات ارضی از یک سو با خلع قدرت از بزرگ مالکان و از سوی دیگر با ایجاد زمینه برای نفوذ در روستاها و همگونه ساختن پیرامون، نقش مهمی در تکوین مجدد دولت مطلقه ایفا نمود.

فهرست مطالب :

فصل اول :مقدمه	۱-۷
فصل دوم : سیر تکوین دولت مطلقه در ایران	۸-۶۱
_نگاهی نظری به دولت مطلقه در ایران	۹-۱۳
_شکل گیری دولت های مطلقه در اروپای غربی	۱۳-۱۶
_ورود مدل غربی دولت به جوامع دیگر.....	۱۶-۲۰
_ورود دولت مطلقه غربی به ایران	۲۰-۲۶
_دولت در ایران عصر مشروطه.....	۲۶-۳۲
_کودتای ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضاخان.....	۳۲-۳۷
_آغاز سلطنت رضاشاه و تکوین دولت مطلقه	۳۷-۴۹
دوران فترت (گسست در روند تکوین دولت مطلقه) ۱۳۲۰ ۱۳۳۲	۴۹-۵۱
فصل سوم : دلایل داخلی و خارجی ضرورت انجام اصلاحات ارضی	۶۲-۸۸
_دلایل داخلی ضرورت انجام اصلاحات ارضی	۶۳-۷۷
_دلایل خارجی ضرورت انجام اصلاحات ارضی	۷۷-۸۸
فصل چهارم :اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ ایران: پیشینه، مراحل و نحوه اجرای آن ۱۱۱-۸۹	
_پیشینه اصلاحات ارضی در ایران	۹۰-۹۶
_مرحله اول اصلاحات ارضی	۹۶-۱۰۳
_مرحله دوم اصلاحات ارضی.....	۱۰۳-۱۰۷
_مرحله سوم اصلاحات ارضی.....	۱۰۷-۱۱۱
فصل پنجم : ساختار قدرت در روستا و تغییر آن در راستای تکوین دولت مطلقه.....	۱۱۲-۱۴۴
_ساختار قدرت در روستا قبل از اصلاحات ارضی	۱۱۳-۱۱۶
_ساختار قدرت در روستا بعد از اصلاحات ارضی	۱۱۷-۱۲۵
_نظام تولیدی بنه و جایگزینی ادارات دولتی به جای آن	۱۲۵-۱۴۴

۱۴۵-۱۴۸	نتیجه
۱۴۹-۱۵۲.....	فهرست منابع

فصل اول

مقدمه

مقدمه پژوهش

۱_ عنوان یا موضوع پژوهش :

تاثیر اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰، بر تکوین مجدد دولت مطلقه در ایران

۲_ بیان مساله :

این پژوهش در پی توضیح تاثیر اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ بر تکوین مجدد دولت مطلقه در ایران می باشد، واژه « مجدد » از آنرو مورد تصریح قرار گرفته که این تحقیق، تکوین دولت مطلقه در ایران در دوران رضاشاه را مفروض خود قرار داده است. بنابراین پس از گسست در روند تکوین این دولت در سال های ۱۳۴۰_۱۳۲۰، در پی توضیح تاثیر اصلاحات ارضی بر تکوین مجدد آن می باشد.

راجع به دولت مطلقه و نحوه تکوین آن چنین می توان نوشت : به طور کلی فاصله سال های ۱۶۴۸ (قرارداد وستفالی) و ۱۷۸۹ (انقلاب فرانسه) دوران دولت مطلقه در اروپا دانسته شده است. پس از معاهده وستفالی کشورهایی با مرزهای مشخص و حکومت مستقل شکل گرفتند که اساسا از امپراتوری های پیشین و یا نظام فئودالی پس از دوران امپراتوری متفاوت بودند. پس از تشکیل این کشورها، پادشاه بتدریج در چهارچوب مرزهای کشور خود دست به تمرکز قدرت زده و جامعه را برای پیروی از دستورات دربار به شکل مسطح درآورد. بدین معنی که با حمایت ارتش منظم و دربار از همه بلوک های قدرت مانند فئودال ها، کلیسا و اشراف سلب قدرت کرده و این همه را در دستان خود متمرکز کرد. بنابراین « دولت مطلقه به دولت هایی اطلاق میشود که با پایان دادن به تفرقه قدرت در نظام فئودالیه بر پایه ایجاد یک مرکز سیاسی واحد بوجود آمدند. ویژگی اساسی آنها همین تمرکز قدرت و یکپارچگی سیاسی بود که در دستان سلطان جمع می آمد » این دولت ها سپس به انجام دو کارویژه اساسی پرداختند که عبارت بود از یکپارچه ساختن پیرامون اجتماعی و فرهنگی در حوزه سرزمین خود و دیگری دایر ساختن یک دستگاه دیوانی که این قدرت متمرکز شده را در بطن جامعه جاری می ساخت. بنابراین دولت مطلقه اساسا از درون بستر سیاسی نظام فئودالیه غرب سر بر آورد و از نظر جامعه شناختی نشانه های فرهنگی و سیاسی خاص آن نظام زمینه ساز ظهور آن شد. در جهت عکس، نظام فئودالیه در کشورهای جهان سوم فرصت بروز نیافت و نظام سیاسی سنتی نیز در یک سیر طبیعی مدرن نشد. با وجود این، ضرورت همگام شدن با تمدن غرب و نیز پاسخگویی به تحولات و پیچیدگی های جامعه، نهاد دولت را هر چند به صورت نیم بند در اغلب این کشورها جایگزین نظم امپراتوری ساخت. به جز تعداد معدودی از کشورهای مذکور، استعمار در این جایگزینی نقش اصلی را بر عهده داشت. حتی در کشورهایی که فرایند طبیعی تری را

طی کردند، نهادینه شدن دولت، عمدتاً ناشی از الزامات سیاسی نخبگان بود و به شیوه محافظه کارانه و انقلاب از بالا نضج یافت.

راجع به ایران، روی هم رفته نظام سیاسی قدیم آن، بویژه در عصر قاجاریه مبتنی بر وجود نوعی پراکندگی در منابع قدرت بود. گروه‌ها و شئون اجتماعی متعددی در درون کشور وجود داشتند و دربار نمیتوانست بر آنها به صورت یکجانبه و عمودی اعمال قدرت نماید. البته این بدان معنا نیست که شیوه‌های اعمال قدرت در نظام قدیم ایران خودکامه‌ی فردی نبود لیکن باید میان شیوه و ساخت قدرت تمیز داد. نظام‌های استبدادی همه جا مبتنی بر شیوه خودکامانه اعمال قدرت بوده ولی ما در اینجا بر طبق فرایند تحول تاریخی در اغلب کشورها، عنوان دولت مطلقه را به منظور توصیف ساخت متمرکز و یا دست کم کوشش برای ایجاد آن به کار می‌بریم.

دولت رضاشاه نخستین دولت مدرن در ایران بود و با آنکه برخی از ویژگی‌های آن ریشه در گذشته داشت، لیکن نظام سیاسی جدیدی به شمار میرفت. حکومت رضاشاه با متمرکز ساختن منابع و ابزارهای قدرت، ایجاد وحدت ملی، تاسیس ارتش مدرن، تضعیف مراکز پراکنده قدرت، اسکان اجباری و خلع سلاح عشایر، ایجاد بوروکراسی جدید و اصلاحات مالی و تمرکز منابع اداری، منابع دولت مطلقه را بوجود آورد. کاربرد عنوان دولت مطلقه برای ایندوره از تاریخ سیاسی ایران حاکی از تفاوت اسای نظام رضاشاه با استبداد سنتی است. حکومت رضاشاه گرچه برخی از شیوه‌های اعمال قدرت خودسرانه و خودکامانه را به سبک حکام پیشین به کار می‌برد، لیکن برخلاف حکومت‌های قدیم با تمرکز بخشیدن به منابع قدرت، برای نخستین بار مبانی ساخت دولت مطلقه را ایجاد کرد. کاربرد عنوان ساخت دولت مطلقه مبین ویژگی‌های یک برهه تاریخی است، حال آنکه میتوان استبداد را به عنوان ویژگی عام رژیم‌های قدیم و جدید به کار برد.

این گرایش اساسی در جهت تکوین ساخت دولت مطلقه در سال‌های پس از سقوط رضاشاه (۱۳۲۰) دچار گسست گردید و کار تجدید و بازسازی آن دو دهه یعنی تا دهه ۱۳۴۰ به طول انجامید. طبعاً عامل اساسی تجدید مبانی دولت مطلقه، دربار سلطنتی بود که در طی دوران بیست ساله به تدریج رقبای سیاسی را یکی پس از دیگری از صحنه خارج کرد. در واقع هر چند در سال‌های اولیه اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ دربار به عنوان مرکز دولت مطلقه در مبارزه و رقابت با سایر کانون‌های قدرت، نفوذ خود را از دست داد اما رخ دادن وقایعی نظیر تسخیر آذربایجان و کردستان پس از خروج روس‌ها، تجهیز ارتش ایران به خاطر کمک‌های نظامی آمریکا و به دست آوردن حق انحلال مجلس توسط شاه بعد از تشکیل مجلس موسسان در سال ۱۳۲۸ و سرنگونی دولت دکتر مصدق در کودتای ۱۳۳۲، موقعیت شاه، دربار و ارتش را بهبود بخشید. البته در دهه ۱۳۳۰ هنوز هم گروه‌های اجتماعی مختلفی قدرت مطلقه شاه را به چالش می‌کشیدند، که عمده‌ترین آنها بزرگ مالکانی بودند که در روستاها قدرت مطلق داشته و نیز با حمایت دهقانان مطیع خود، مجلسین را با اکثریت در دست داشتند.

بنابراین محمدرضا شاه برای تحکیم کامل قدرت در دستان خود نیاز به تخریب مبانی قدرت این گروه ها داشت. بسیاری از نظریه پردازان، دهه ۱۳۴۰ را دوره کامل شدن تکوین مجدد دولت مطلقه می دانند، علل و عوامل چندی در این تکوین مجدد ایفای نقش می نمودند بویژه حمایت کامل ایالات متحده از رژیم شاه، افزایش درآمد نفت، سرکوب کامل مخالفین بویژه پس از قیام خرداد ۱۳۴۲ و اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰. راجع به تاثیر این علل و عوامل به غیر از اصلاحات ارضی نوشته های گوناگونی وجود دارد (البته نه در چهارچوب نظریه دولت مطلقه، بلکه تاثیر این عوامل بر گسترش قدرت دولت مرکزی)، اما راجع به تاثیر اصلاحات ارضی بر تکوین مجدد دولت مطلقه، اثر مستقلی وجود ندارد، بنابراین در این پژوهش بر آنیم تا تاثیر اصلاحات ارضی را بر این روند توضیح دهیم.

نگاه محوری ما به بحث اصلاحات ارضی در ایران این است که با این اصلاحات، بزرگ مالکان به عنوان یکی از نیروهای آزاد شده پس از گسست در روند تکوین دولت مطلقه قدرت سیاسی خود را به مقدار زیادی از دست دادند اما این قدرت به دهقانان انتقال نیافت و از سوی دیگر برای اولین بار در تاریخ ایران دولت در سطح گسترده ای ارباب مستقیم و نیرومند توده دهقانان گردید. دولت مطلقه در صورتی میتواند به ایفای نقش خود بپردازد که محیط مسطحی را در برابر خود ببیند، بر این اساس اصلاحات ارضی از یک سو با خلع قدرت از بزرگ مالکان و از سوی دیگر با ایجاد زمینه برای نفوذ در روستاها و همگونه ساختن پیرامون، نقش مهمی در تکوین مجدد دولت مطلقه ایفا نمود.

البته باید همواره به دو موضوع توجه داشته باشیم : اول، شرایط خاص ایران در آندوران که با شرایطی که دولت مطلقه اروپایی در آن تولد یافت تفاوت داشت و دوم تاثیر عوامل خارجی یا سیاست بین الملل و فشار آنها که در ابتدا برای دول اروپای غربی مطرح نبود. از لحاظ داخلی اساسا باید به فروپاشی ساختارهای سیاسی و اقتصادی در اواخر دهه ۱۳۳۰ و از لحاظ بین المللی باید بویژه به تاثیر سیاست های آمریکا در قالب دکترین کندی و ترس از نفوذ کمونیسم و نیز تلاش برای وارد کردن ایران به مدار اقتصاد سرمایه دارانه وابسته توجه نماییم.

در اینجا میتوان چهارچوبی را که این پژوهش در آن قرار می گیرد، توضیح مختصری داد، در واقع دولت مدرن در چهارچوب فرهنگ اروپایی شکل گرفت که از لحاظ اقتصادی همگام با شکل گیری اقتصاد سرمایه دارانه بود. بنابراین برای بحث از دولت مطلقه ما شاهد سه حلقه تو در تو می باشیم : حلقه سیاسی : دولت مطلقه، حلقه اقتصادی : اقتصاد سرمایه دارانه و حلقه فرهنگی : فرهنگ اروپایی در قالب مدرنیسم. پس از تکوین کامل این سه گانه ها در کشورهای اروپای غربی، آنها بویژه در قرون نوزده و بیست از طریق استعمار در پی تحمیل این چهارچوب بر کشورهای دیگر برآمدند. بویژه در اوایل قرن بیست این روند گسترش خاصی می یابد

که ایران هم در همین دوران در این مدار قرار می‌گیرد. تلاش اولیه این استعمار گران در وهله نخست شکل دادن نظام سیاسی مطلقه وابسته در این کشورها بود، مطلقه‌گرایی دولت وابسته باعث میشد که با تمرکز قدرت در دستان خود بتواند دو حلقه دیگر را در کشور خود پیاده کند: اقتصاد سرمایه دارانه و نظام فرهنگی غربی. در دوران رضاشاه با شکل‌گیری حلقه اول، یعنی دولت مطلقه، شاهد تلاش‌های وی برای مدرن‌سازی کشور از نوع غربی آن چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ فرهنگی می‌باشیم، که در این راستا وی به سرکوب هر آنچه سنتی و مایه عقب ماندگی! می‌پندارد، می‌پردازد، اما با وقوع جنگ جهانی دوم و خروج رضاشاه از کشور، در این روند گسستی حدوداً بیست ساله رخ میدهد و انجام این مأموریت، یعنی وارد کردن ایران در مدار غرب، به عهده فرزندش یعنی محمدرضاشاه می‌افتد. در چهارچوب این پژوهش اساساً به تاثیر اصلاحات ارضی بر تکوین مجدد دولت مطلقه در ایران می‌پردازیم، در بخش دلایل خارجی کاملاً شاهد تاثیر کشورهای غربی به سرکردگی آمریکا بر شروع و جهت‌گیری اصلاحات ارضی خواهیم بود. بنابراین اصلاحات ارضی در ایران با هدایت و حمایت آمریکا منجر به تکوین مجدد دولت مطلقه در ایران می‌گردد (در طی این پژوهش این روند توضیح داده خواهد شد) و جالب اینکه با همین اصلاحات ایران وارد مدار اقتصاد وابسته نیز میگردد (که این خود پژوهشی جداگانه را می‌طلبد). یعنی اساساً در دوران محمدرضاشاه دو حلقه از سه حلقه وابستگی شکل می‌گیرند: دولت مطلقه وابسته، اقتصاد سرمایه دارانه وابسته. این دولت وابسته تمامی تلاش خود را برای وارد کردن مظاهر فرهنگ غرب از بالا و تحمیل آن به جامعه و نیز سرکوب فرهنگ اسلامی و بومی به کار میگیرد، اما روح جامعه این روند را نپذیرفته و بتدریج با تاکید بر فرهنگ بومی و اسلامی خود در برابر آن واکنش نشان میدهد، که همین واکنش به تدریج منجر به وقوع یکی از مردمی‌ترین انقلاب‌های دنیا در سال ۱۳۵۷ می‌گردد، بر این اساس در چهارچوب این حلقه‌های سه‌گانه باید از حلقه فرهنگی، به عنوان «حلقه شکننده مدرنیسم» یاد کرد. با وقوع انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، حلقه‌های سه‌گانه وابستگی از بیخ و بن نابود شده و بویژه با شکل‌گیری دولت مستقل اسلامی، اساساً کشور در مدار دیگری، یعنی مدار استقلال و خودسازی قرار می‌گیرد. بنابراین ما شاهد شکل‌گیری سه حلقه «دولت اسلامی»، «فرهنگ و اقتصاد ملی و اسلامی» به جای سه حلقه دولت مطلقه وابسته، اقتصاد سرمایه دارانه وابسته و مدرنیسم غربی می‌باشیم. این مختصر بدین دلیل در اینجا مورد تاکید قرار گرفته تا زیربنای فکری این پژوهش را روشن ساخته و از سوی دیگر راهگشای پژوهش‌های آتی گردد.

۳_ سوابق یا پیشینه ادبیات موضوع :

در رابطه با چهارچوب نظری این تحقیق یعنی نظریه دولت مطلقه، آقای بشیریه آنرا در آثار خود از جمله « جامعه مدنی و توسعه سیاسی » و « موانع توسعه سیاسی در ایران »، به کار گرفته اند. ولی در رابطه موضوع این تحقیق یعنی اصلاحات ارضی و تاثیر آن بر تکوین دولت مطلقه چندان وارد بحث نشده اند ؛ همچنین در اینزمینه آقای احمد نقیب زاده در کتاب « دولت رضاشاه و نظام ایلی » این نظریه را به کار بسته اند، لیکن کتاب ایشان به همان دوره رضاشاه محدود مانده است. در کتاب « دولت مدرن در ایران » (مجموعه مقالات) که به همت آقای رسول افولی گردآوری شده است، نیز نویسندگان مختلف راجع به تکوین دولت مطلقه در ایران مطالب درخور توجهی ارائه کرده اند که زیربنایی نظری را برای این پژوهش فراهم آورده است، لیکن در این اثر نیز راجع به تاثیر اصلاحات ارضی مطالب بسیار کمی نوشته شده است. در فصل اول از کتاب « تاریخ ایران مدرن » نوشته پروانده آبراهامیان استفاده زیادی شده است، ایشان به نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون معتقدند، اساسا این تحقق به این نظریه کاری ندارد و از این کتاب به منظور استفاده از داده های آن راجع به دولت مطلقه بهره برده است. بدین ترتیب نویسندگانی که در چهارچوب نظریه دولت مطلقه در ایران قلم زده اند به بحث اصلاحات ارضی نگاه گذرایی داشته اند و ما شاهد بحثی تخصصی راجع به این مبحث نمی باشیم.

راجع به بحث اصلاحات ارضی، به جز چند اثر (از جمله آثار ازکیا، هوگلند و سوداگر) شاهد آثار منسجم و در خور توجهی نمی باشیم، البته هیچ یک از این آثار بحث اصلاحات ارضی را در چهارچوب نظریه دولت مطلقه مورد بررسی قرار نداده اند.

بر این اساس راجع به تاثیر اصلاحات ارضی بر تکوین مجدد دولت مطلقه، اثر مستقلى وجود ندارد و این پژوهش در این زمینه اولین مورد می باشد.

۴_ سوالات اصلی و فرعی پژوهش :

سوال اصلی این پژوهش این است که : اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ ایران چه تاثیری بر تکوین مجدد دولت مطلقه داشته است ؟

در کنار این سوال اصلی میتوان چند سوال فرعی نیز مطرح کرد :

- ۱_ از لحاظ داخلی چه عواملی ضرورت انجام اصلاحات ارضی را ایجاد می نمودند ؟
- ۲_ ایالات متحده آمریکا چه تاثیری بر شروع اصلاحات ارضی و جهت گیری اصلاحات ارضی داشت ؟
- ۳_ با انجام اصلاحات ارضی چه تغییراتی در ساختار قدرت در روستا و پایگاه سیاسی بزرگ مالکان بوجود آمد ؟

۵_ تعاریف و مفاهیم اساسی پژوهش :

اصلاحات ارضی ایران : اصلاحات ارضی ایران به موجب قانون اصلاحات ارضی در ۲۰ دی ماه ۱۳۴۰ آغاز و در سال ۱۳۵۱ به پایان رسید. این اصلاحات با تصویب نامه ها و الحاقیه هایی که تا پایان اصلاحات در سال ۱۳۵۱ به آن اضافه شد، سه مرحله را پشت سر گذاشت. مرحله اول با تصویب لایحه قانونی اصلاحات ارضی مصوب دی ۱۳۴۰ شروع و به مدت یکسال به طول انجامید. مرحله دوم با تصویب نامه ۳ اسفند ۱۳۴۳ به مرحله اجرا درآمد و سرانجام مرحله سوم از سال ۱۳۴۷ شروع و تا سال ۱۳۵۱ به طور رسمی پایان یافت.

دولت مطلقه : دولت مطلقه به دولت هایی اطلاق میشود که با پایان دادن به تفرقه قدرت در نظام فئودالیت به پایه ایجاد یک مرکز سیاسی واحد بوجود آمدند. ویژگی اساسی آنها همین تمرکز قدرت و یکپارچگی سیاسی بود که در دستان سلطان جمع می آمد. به طور کلی فاصله سال های ۱۶۴۸ (قرارداد وستفالی) و ۱۷۸۹ (انقلاب فرانسه) دوران دولت مطلقه در اروپا دانسته شده است. بنابراین پس از معاهده وستفالی کشورهایی با مرزهای مشخص و حکومت مستقل شکل گرفتند که اساسا از امپراتوری های پیشین و یا نظام فئودالی پس از دوران امپراتوری متفاوت بودند. پس از تشکیل این کشورها، پادشاه بتدریج در چهارچوب مرزهای کشور خود دست به تمرکز قدرت زده و جامعه را برای پیروی از دستورات دربار به شکل مسطح درآورد. بدین معنی که با حمایت ارتش منظم و دربار از همه بلوک های قدرت مانند فئودال ها، کلیسا و اشراف سلب قدرت کرده و این همه را در دستان خود متمرکز کرد. این دولت ها سپس به انجام دو کارویژه اساسی پرداختند که عبارت بود از یکپارچه ساختن پیرامون اجتماعی و فرهنگی در حوزه سرزمین خود و دیگری دایر ساختن یک دستگاه دیوانی غیرشخصی و غیروابسته که عملکرد خود را به گونه فزاینده ای بر پایه منطق و مصلحت دولت به سوی عقلانیت، پیچیدگی و تخصص پیش می برد.

۶_ متغیرهای مستقل و وابسته :

در این تحقیق می توان نقش اصلاحات ارضی را به عنوان متغیر مستقل و تکوین مجدد دولت مطلقه را به عنوان متغیر وابسته در نظر گرفت.

فصل دوم :

سیر تکوین دولت مطلقه در

ایران

سیر تکوین دولت مطلقه در ایران

در این فصل اساساً به سیر تکوین دولت مطلقه در ایران پرداخته می‌شود. اما پیش از پرداختن به این موضوع، نگاهی به نظریه دولت مطلقه، تاریخچه و نحوه تکوین آن در کشورهای اروپای غربی ضروری می‌باشد.

نگاهی نظری به دولت مطلقه :

تاریخ دولت‌های جدید نشان می‌دهد که مرحله اول شکل‌گیری این دولت‌ها در قالب دولت مطلقه و متمرکز به ظهور رسید. سابقه پیدایش واژه دولت مطلقه در واژگان سیاسی اروپا چندان دراز نیست. به یک معنا می‌توان گفت که کاربرد آن از اوایل قرن هجدهم برای داوری درباره گذشته متداول شد، هر چند دولت مطلقه هم در نظر و هم در عمل بویژه در فرانسه تا پیش از ربع آخر قرن شانزدهم توسعه یافته بود.^۱ به طور مشخص دولت مطلقه پس از افول فئودالیسم به وجود آمد و به گفته گتل^۲، دولت مطلقه نتیجه مستقیم فروپاشی نظام فئودالیتیه بوده است. به طور کلی فاصله سال‌های ۱۶۴۸ (قرارداد وستفالی) و ۱۷۸۹ (انقلاب فرانسه) دوران دولت مطلقه در اروپا دانسته شده است.^۳

منظور دقیق از دولت مطلقه، نوع حکومتی بود که در انتقال جامعه از فئودالیتیه به سرمایه داری اولیه نقش داشت و به این منظور اصلاحات اقتصادی، اداری، دیوانی و مالی قابل ملاحظه‌ای انجام داد و تمرکزی در منابع قدرت سیاسی و اداری ایجاد کرد. بسیاری از جامعه‌شناسان مانند ماکس وبر، آکسی دوتوکویل و جان فرانکو پوجی، تکوین دولت مطلقه را سرآغاز پیدایش مبانی دولت مدرن شمرده‌اند. برخی نویسندگان حتی پیدایش دولت مطلقه را با پیدایش دولت مدرن یکسان تلقی کرده‌اند. ژان بدن در توصیف دولت مطلقه چنین آورده است: «چنان که خداوند واحد و یگانه بر جهان حاکم است، دولت‌های این جهان نیز ملک حاکم واحدی به شمار می‌روند که همچون پدر بر خانواده حکومت می‌کنند. پادشاه همچون سر در بدن و راعی رعایاست. لذا همانگونه که خداوند نظر مشورتی و یا توافق و رضایت خلق را جویا نیست، پادشاهان اصیل و واقعی نیز نباید به دنبال کسب رضایت و موافقت اتباع خود باشند». ای لوسی نیز دولت مطلقه را به عنوان شکلی از حکومت سلطنتی تلقی مینماید که در آن اقتدار شه‌ریار نامحدود، مطلق و آزاد از نظارت هر مقام بالاتر یا مجلس نمایندگان مردم است.^۴

۱. وینسنت، اندرو، نظریه‌های دولت، ۷۷

2. Gettell

۳. افضل‌ی، رسول، دولت مدرن در ایران (مجموعه مقالات) مقاله عباس حاتمی، ۷۶

۴. افضل‌ی، پیشین، مقاله مسعود مطلبی، ۱۹۵

دیوید هلد راجع به دولت مطلقه چنین مینویسد: «حکومت مطلقه روایت شکل گیری نوعی دولت مبتنی بر پایه های زیر بود: جذب واحدهای سیاسی کوچک تر و ضعیف تر در ساختارهای سیاسی بزرگ تر و قوی تر، تحکیم فرمانروایی بر یک قلمرو سرزمینی متحد، استقرار نظام منسجمی از نظم و قانون در سراسر یک قلمرو، پیاده کردن حکومتی با یگانگی، حسابگری و کارآمدی بیشتر توسط یک رهبر واحد حکومتی. . . گرچه غالباً درباره ی میزان واقعی قدرت فرمان روایان مطلقه مبالغه شده است اما این تغییرات باعث افزایش قابل توجه اقتدار از بالا شد. یقیناً فرمانروایان مطلقه مدعی بودند که حق مشروع تصمیم گیری درباره ی امور دولت را به تنهایی در اختیار دارند.»^۱

برخی علل و عوامل تجربی مرتبط با هم فرایند تمرکز قدرت در طی قرن شانزدهم را پرشتاب کردند. نخستین عامل، جنگ و بی نظمی بود. جنگ های داخلی موجب گسترش علاقه به حکومت مرکزی نیرومند و تضعیف قدرت های محلی شد. از نظر خارجی اقتدار و حیثیت پادشاهان به توانایی ایشان در به راه اندازی جنگ های دودمانی بستگی داشت. با اینحال جنگ نتایج متعارضی در بر داشت. در شرایط جنگی اقتدار حکام افزایش می یافت، لیکن جنگ نیاز به هزینه داشت و تامین هزینه جنگ نیازمند مالیات و گردآوری منظم درآمدها بود. این نیز به نوبه خود به برقراری نظم و قانون نیاز داشت که لازمه اش وجود لشکریان منضبط بود. اما چنین لشکریانی که خود لازمه مبادرت به جنگ بودند، نیاز به منابع مالی کافی داشتند. از سوی دیگر مالیه مکفی خود به وجود لشکریان منضبط بستگی داشت. جنگ، برغم این گونه پیامد های متعارض، به هرحال موجب پیدایش ارتش های دائمی (اغلب مزدوری) شد که برخلاف ارتش های فئودالی دیگر مبتنی بر قدرت و اسلحه نبوده بلکه به قدرت پادشاه اتکا داشتند. ارتش های دائمی نیازمند هزینه های عمومی بیشتر از جانب حکومت مرکزی بودند و تامین این هزینه ها نیز مستلزم اخذ مالیات به صورت منظم تری بود. چنین نیازی به نوبه خود به پیدایش و گسترش صاحب منصبان و کارمندان حقوق بگیر حکومت مرکزی انجامید که به پادشاه و شورای سلطنتی وابسته بودند و در برابر آنها پاسخگو محسوب میشدند.

بر این اساس پس از معاهده وستفاليا کشورهایی با مرزهای مشخص و حکومت مستقل شکل گرفتند که اساساً از امپراتوری های پیشین و یا نظام فئودالی پس از دوران امپراتوری متفاوت بودند. پس از تشکیل این کشورها، پادشاه بتدریج در چهارچوب مرزهای کشور خود دست به تمرکز قدرت زده و جامعه را برای پیروی از دستورات دربار به شکل مسطح درآورد. بدین معنی که با حمایت ارتش منظم و دربار از همه بلوک های قدرت مانند فئودال ها، کلیسا و اشراف سلب قدرت کرده و این همه را در دستان خود متمرکز کرد.

۱. هلد، دیوید، شکل گیری دولت مدرن، ۵۱

ریشه های فکری نظریه دولت مطلقه پیچیده و درهم است. در وهله اول، این نظریه به عنوان جزئی از نقد فئودالیسم توسعه یافت. نظریه پردازان قرون وسطی که مفاهیم حقوق رومی را به کار می بردند اندیشه جامعه فئودالی و برداشت آن از مفهوم رهبری را مورد سوال قرار دادند. فئودالیسم مبین چیزی بود که اولمان آن را « نظریه حرکت صعودی » حکومت و جامعه خوانده است، به این معنی که اقتدار و قدرت از پایین به بالا در حرکت بود. در مقابل دولت مطلقه نمونه بارز « نظریه حرکت نزولی » بود، که بر اساس آن احکام از بالا به پایین حرکت می کنند.

در واقع نظریه دولت مطلقه در عصری تنظیم شد که در آن نظم و سلسله مراتب اجتماعی جلوه ای از نظم عمومی و جهانی تلقی میشد. نظام خلقت، مجموعه و سلسله مراتبی منظم به شمار می رفت که در آن همه چیز از ماده بی جان گرفته تا انواع گوناگون حیات نشانی از وجود طراحی بزرگ در خود داشتند. نظم و انتظام در همه چیز و همه جا جاری بود. ژان بدن درباره همین نکته کتاب کاملی با عنوان « نمایش طبیعت جهانی » نوشت. سیاست هم جزئی از همین نظم جهانی تلقی میشد. همچنان که خداوند واحد و یگانه بر جهان حاکم بود، دولت های این جهان نیز ملک حاکم واحدی به شمار می رفتند که همچون پدر بر خانواده حکومت می کردند. پادشاه همچون سر در بدن و راعی رعایا بود. به همانگونه که خداوند نظر مشورتی و یا توافق و رضایت مدارج پایین خلقت را جويا نیست، پادشاهان اصیل و واقعی نیز نباید به دنبال کسب رضایت و موافقت اتباع خود باشند. از همین رو در توصیف دولت مطلقه گفته می شد که « حاکم هر قدر هم که در مقابل خدا مسول باشد. . در سیاست گذاری نیازمند رضایت و توافق هیچ کس دیگری نیست. » و یا دولت مطلقه به عنوان شکلی از حکومت سلطنتی تلقی میشد که در آن « اقتدار شهریار، مطلق و آزاد از نظارت هر مقام بالاتر یا مجلس نمایندگان مردم باشد ». بیشتر هواداران نظریه دولت مطلقه معمولاً چنین اندیشه هایی درباره نظم جهان را با نظریه حقوقی حاکمیت در هم می آمیختند.^۱

در چهارچوب دولت مطلقه، قدرت دولت به سوی یکپارچگی، تقسیم ناپذیری و نفوذ در عمق سرزمین و اجتماعات دورافتاده خود سیر می کرد. این فرایند نقطه مقابل فئودالیته و پراکندگی قدرت بود. ماکس وبر معتقد است به همان میزان که شاه از فئودال ها خلع ید می کرد، کارگزاران منفرد و باسواد را به خدمت می گرفت تا از هیچ وابستگی اجتماعی برخوردار نبوده و تمام وقت و قدرت خود را در خدمت شاه قرار دهند.^۲ شاه خود به صورت تجسم حاکمیت ملی از هر قید و بندی رها بود و اراده او اراده ملی تلقی میشد. کاردینال ریشیلیو که یکی از همین کارگزاران منفرد و متبحر بود و وزارت لویی چهاردهم را بر عهده داشت، مفهوم مصلحت دولت

۱. وینسنت، پیشین، ۸۲-۸۰

۲. وبر، ماکس، دانشمند و سیاستمدار، ۱۰۳

را در توجیه کنش های شاه به کار برد که مفهومی کاملا تازه در ادبیات سیاسی بود. این مفهوم در عین حال وداع با خودکامگی افسارگسیخته هم بود، زیرا پیش از این، اراده سلطان و در واقع امیال او بر همه چیز غلبه داشت، اما اینک چنان بود که گویی مصلحتی در کار است.

از سوی دیگر آنچه در حوزه سیاست می گذشت به آنچه در حوزه اقتصاد در حال تکوین بود، شباهت کاملی داشت و به سرمایه داری جدید منتهی میشد، زیرا سرمایه داری جدید نیز کارگر را از ابزار کار خود جدا و قدرت او را به نیروی کارش محدود میساخت. نیروی کار به سرمایه دار فروخته میشد و در عوض سرمایه دار، صاحب سرمایه و ابزار تولید میشد و آن را در انحصار خود قرار می داد. دولت های مطلقه نیز از تمام صاحبان قدرت مثل فئودال ها، کلیسا و ارباب شمشیر، خلع ید کردند. این دولت ها سپس به انجام دو کارویژه سیاسی پرداختند که عبارت بود از یکپارچه ساختن پیرامون اجتماعی و فرهنگی در حوزه سرزمین خود و دیگری دایر ساختن یک دستگاه دیوانی غیرشخصی و غیروابسته که عملکرد خود را به گونه فزاینده ای بر پایه منطق و مصلحت دولت به سوی عقلانیت، پیچیدگی و تخصص پیش می برد.^۱

جانفراکو پوجی در زمینه تلاش حاکم مطلقه برای تمرکز قدرت در دستان خود چنین می نویسد : حاکم مطلقه تمامی ظرفیت ها و استعداد های حکومتی را که قبل از آن میان انبوه بزرگی از افراد و مجامع توزیع میشد در دستان خود متمرکز کرد. او آن استعداد ها را همراه با همه امکانات سلطنتی و باستانی در یک دستگاه واحد اداری جهت تشکیل و اجرای سیاست ها در سطحی فراگیر و دولتی متمرکز کرده بود و آن دستگاه را به مثابه ماشین اجرایی با قدرت روزافزون، سازمان داد تا به تنهایی همه جنبه های حکومت را در به نام و در جهت منافع حاکمیت فعال کند.

از سوی دیگر نهادهای دولت، (نخست دربار و بعد ها نظام وزارت و مدیریت)، به گونه فزاینده ای عمومی شد. آنها ناچار بودند مجموعه قوانین و اساس نامه های دولتی را رسماً بنویسند، به زبان عامیانه چاپ و در مقیاس وسیع منتشر کنند. در بسیاری از کشورها، قبول لباس متحدالشکل برای کارکنان نظامی و کشوری از لحاظ به نمایش گذاشتن تمایز وحدت ماشین دولت، به یک اندازه مورد تاکید قرار گرفت.

بدین گونه دولت به سمت بالا و سطح خاص خودش که از جامعه بزرگتر جدا بود، حرکت کرد و به جایگاهی تبدیل شد که به ویژه ابواب جمعی سیاسی و کارمندان در آن مجتمع می شدند و در عین حال این قدرت را یافته بود که روی تمام جامعه اثر بگذارد. جامعه از آن بارگاه رفیع دولت، همچون چیزی به نظر می رسید که منحصر از انبوه بزرگی آدم های معین و از اشخاص تنها، انباشته بود. دولت آنها را به عنوان اتباع، مالیات دهنده،

۱. افضل، پیشین، مقاله احمد نقیب زاده، ۱۷۵

سربازان بالقوه و غیره و غیره، مورد خطاب قرار می داد و آنها را لایق شرکت فعال در حیطة خویش تلقی نمی کرد. دولت جامعه مدنی را منحصرآ به عنوان شی مناسبی جهت حکومت بر آن در نظر می گرفت.^۱ در واقع نظریه دولت مطلقه پس از شکل گیری این نوع از دولت در اروپای غربی و در سال های بعد شکل گرفتند. اما در این پژوهش برای ورود به بحث دولت مطلقه ابتدا نظریه آن مورد بررسی قرار گرفت. بر این اساس در مرحله بعد نگاهی گذرا به چگونگی تکوین دولت مطلقه در کشورهای اروپای غربی و پس از آن ورود این نوع از دولت به کشورهای دیگر ضروری می باشد.

شکل گیری دولت های مطلقه در اروپای غربی :

به طور کلی دولت مدرن از حیث زمینه ها و ریشه های شکل گیری، پدیده ای جهانشمول تلقی نمی شود بلکه شکل خاصی از نظام سیاسی، فرهنگی اروپاست. در جامعه شناسی تاریخی، دولت مدرن پدیده کاملاً جدیدی است که مقدمات نظری و عینی آن در نیمه دوم قرون وسطی فراهم شد و از قرن هفدهم ابتدا در قالب دولت های مطلقه و سپس در اشکال دموکراتیک تکامل یافت. اما در هر حال امروزه که چندین قرن از ظهور دولت مدرن در غرب سپری میشود، نظام دولت ملت آنچنان بر عرصه سیاسی سایر فرهنگ ها سایه انداخته که همچون جوامع غرب بخشی از نظام سیاسی_ فرهنگی آنها محسوب میشود و صاحب نظران سیاسی در نظام های فرهنگی مختلف آن را به مثابه پدیده سیاسی بومی مطالعه می کنند. . . در قرون هفدهم و هجدهم ما شاهد ورود به دوره نظام مطلقه در کشورهایی چون، فرانسه، پروس، اسپانیا و اتریش هستیم. این کلید گذار، در بهترین حالت مربوط است به مجموعه نوینی از درخواست های مخصوصاً سیاسی و فرصت هایی که در مقابل نظام های موجود قرار می گرفتند.^۲

دولت مطلقه در غرب واحد سیاسی را نخست بر مبنای یک شخص واحد، یعنی پادشاه متمرکز کرد. در ابتدا حوزه سلطه شاه، دولت بود. سپس دسته بندی های نژادی موجود به موازات این تمرکز سیاسی در قالب مفهوم ملت به هم پیوند زده شدند ؛ بر این مبنا ملت یک بازیگر اجتماعی محسوب میشد و موجودیتش مستلزم حضور یک قدرت متمرکز در سرزمین مشخص بود. ملت مرزهای دولت را معین می کرد و تمام افرادی که به عنوان « شهروند » عضو این ملت بودند عضو دولت نیز محسوب میشدند. از این پس مرزهای قومی فرهنگی و مرزهای سیاسی به طور بنیادین با مرزبندی های سابق متفاوت بودند و هر ملتی احساس می کرد مرزهای خود را باید مطابق با مرزهای فرهنگی و قومی خویش تعیین کند. این واقعیت در تضعیف هویت های سنتی پیشین نقش مهمی بازی کرد. در گذشته اروپاییان با اشاره به مفهوم « بربر » یا « کافر » هویت اجتماعی و سیاسی خود را

۱. پوجی، جانفرانکو، تکوین دولت مدرن (درآمدی جامعه شناختی)، ۱۲۹_۱۲۸

۲. پوجی، پیشین، ۱۰۴